



چو باز آید آن گمان که این
یکی بهره او بود در سپهر
بهم سیتا و نذر پیش صف
مردم کین ازین جنگ باز
چو ایشان برانند اسپان
مهری از جای برخوا
ز دشمن بکشند چندان
چو از جای این دیدار بر
سمید و حشاش سبزه دران
ماگاه اندر گزاف و
بکشند ز میان بهر سوی
سمه تهر ایشان پس
بزار می بکشند گامی شریا
که امی ناداران ایران زمین
برآید دست از گرفتار
چو شکر شینند آواز او
سمه شب بختند از خرمی
کی نامور با سران سپاه
برادرش آید بر دشمنان
برادر پدر دید و یکسر
فرو داد از باره خوب ملک
سمیکفت باشاه و گردان
در نیا که امیر اسرورا
بیاوت ز زینش اندر
فرمود تا شکان بشنند

بر سپهری بر گشتن
و کرد بهره را و دودان
بیا و دیدند از خشم
نداریم از دشمنان چک
که ره گشت شدند از کار
اینها داران و گردان
چنین ز ترکان داند گشت
پایان گرفت بشد محو
بخشودشان از شکست
پیش کشانند آید
به تهنید کار از این
بگردید از گشتن خیل چین
بمندی کس امر بر چون
شدن از سخن نرو از جادو
که بر دینیر و گشت آدمی
پایه شتابان از زنگار
کنده بخون اندر آلوده زار
سرساز کردان ایران زمین

خرامید بار آور و کاه
چو نوش در مهر نوش کرده
بر پشت آن مرد و پیمان
برین ایستادند پس
چنان خون روان شد در
کوگردش تیره اندر
چو از جای یکدیگر پس
پس اندر رفت اندر میان
چو ترکان شینند کار
بنامی چینی زخم شدند
بدان شکر فرخ آواز او
که بس لنگر از چپ راه
بنازید گشته به خیمه برید
بمشکر که اندر فرو دادند
چو اندر گشت آن شب تیره
سمه گردان شکر اندر گشت
چو بر سر برآورد چنان
که با پورستور افتاد و بود

بهر بهره کرد و او سه سر
که بهمن از خواندند شاه لیر
که گشت دشمن بر زمین
زفتند کینه سوی کار
کوان و لیران ایران
سردن پوشش یافتند
کران اسپاهان چون گشت
بران زه دیوان بنو زار
نیار و دشمن پیش از
بدان زخم زین شکر چنان
سوی چین خرامید از جنگ
کانهای حاجی پسنداخته
کونام بردار فرسخ ترا
اگرچه چیل ستمکاران
مان تراخت کان کدیر
ز سیر و گشتن تیره زده
بدان روی میدان گشته
بکشی گشته دیدند از کار
بن جانم چپ روی بر
چاک اندر و مرد و جان را
بریش خواندند از جنگ
تو کردی همه ز کینه پیش
بست خود دشمن روی تیره
بیاوت زین سیر و پیش
بکوه سپاهان برآه و راه

بیاوت زین